

بررسی فرایند شکل‌گیری تحول روحی عارفان مسلمان

آسیه کریمی*

سید علی‌اصغر میرباقری فرد**

سیده مریم روضاتیان***

چکیده

در میان حکایت‌های پرشمار متون و تذکره‌های عرفانی، حکایاتی درباره تحول روحی عرفا دیده می‌شود که بخش عظیمی از فضای این آثار را در بر گرفته است. این حکایت‌ها شرح احوال عارفانی است که در اثر واقعه‌های غیبی، متحول و به طریقت صوفیان وارد شده‌اند. چگونگی ورود اهل سلوک به طریقت در حکایت‌های تحول روحی بسیار شبیه به یکدیگر است. این شباهت به سبب فرایند منظم و مشخصی است که در این حکایت‌ها دیده می‌شود. فرایند مذکور در مقدمات، واقعه و آثار و نتایج دارای عوامل مشترکی است که در این حکایت‌ها آمده است. فرایند شکل‌گیری تحول روحی عارفان مختص به نقطه آغازین سلوک نیست و در سیر استکمالی عارف به مراتب و درجات برتر نیز دیده می‌شود. از این رو پرسش‌های مطرح در این پژوهش آن است که چگونه این تحولات اتفاق می‌افتد؟ چه آثار و نتایجی را در بر دارد؟ عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها در عرفان اسلامی چیست؟ آیا همه عرفا به یک شیوه تحول می‌یابند؟ این مقاله با بررسی فرایند شکل‌گیری حکایات مربوط به تحول روحی، این مطلب را تبیین و اثبات می‌کند که تحول در عرفان اسلامی مبتنی بر عوامل و عناصر مشابهی است که نقشی اساسی در تمام مراحل سلوک و طریقت دارد.

کلیدواژه‌ها: تحول روحی عارفان، حکایات عرفانی، متون عرفانی، سلوک، احوال عارفان.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (گرایش ادبیات عرفانی)، دانشگاه اصفهان / as29karimi@gmail.com

** استاد دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول / a.mirbagherifard@gmail.com

*** دانشیار دانشگاه اصفهان / rozatian@yahoo.com

۱. مقدمه

تحول روحی در عرفان اسلامی جایگاهی ویژه دارد. ترقی و ترفع سالک به مقامات و درجات عرفانی و ورود به ساحت عرفان با بهره‌گیری از این مقوله تبیین و توجیه می‌شود. نگاه نویسندگان متون عرفانی به این مبحث بسیار موشکافانه و دقیق است. ارکان و عناصر این موضوع به تفصیل در تعالیم و آموزه‌های عرفانی تحلیل شده و در قالب حکایت‌های تحول روحی انعکاس یافته است. در این قالب، مبحث تحول روحی از فرایندی مشخص برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توان سیر تحول روحی عارف را از ابتدای احوال تا پایان آن مطابق با تعالیم و آموزه‌های عرفانی تبیین کرد. در این سیر، مراحل برای تحول انسان مستعد منظور شده است که جریان تحول باید بر اساس آن صورت بگیرد. این مراحل عبارت‌اند از: مقدمات، واقعه و آثار و نتایج. علاوه بر این، هریک از مراحل مذکور شامل عوامل و عناصری است که در صورت فراهم بودن آن، تحول به وقوع می‌پیوندد. از نکات حائز اهمیت درباره این موضوع، آن است که این فرایند هم در بُعد ورود به عرصه طریقت و هم در سیر استکمالی عارف به مراتب و درجات برتر نقش دارد.

تاکنون تحقیقات فراوانی درباره تحول روحی عرفا انجام گرفته است. رویکرد محققان معاصر به این موضوع متنوع است. برخی از این پژوهشگران با توجه به زمینه‌های روحی، اجتماعی، سیاسی و... به تحلیل تحول روحی شخصیت‌های برجسته عرفانی پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، این منابع در ضمن شرح احوال و زندگی یک عارف، تحول روحی او را نقد و تحلیل کرده‌اند؛ از جمله شهید عشق الهی: رابعه عدویه (بدوی، ۱۳۶۷)، شوریده‌ای در غزنه (محمدخانی و فتوحی، ۱۳۸۵) و فضیل عیاض از رهنمی تا رهروی (رادمهر، ۱۳۸۳). دسته‌ای دیگر از این پژوهشگران، تحول روحی عرفان را از منظر روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی بررسی کرده‌اند؛ همچون پایان‌نامه کارشناسی ارشد سوسن بیگمردی با عنوان تحلیل ریخت‌شناسانه و روان‌شناسانه داستان‌های تحول روحی عرفان». این پژوهشگر در بررسی و تحلیل داستان‌های تحول

روحی از نظریه‌های ولادیمیر پراپ و اریکسون و لکان بهره برده است. از دیگر پژوهش‌های قابل ذکر، مقاله تیمور مالمیر در حوزه اسطوره‌شناسی با عنوان «تحول افسانه‌ای عارفان» است. رویکرد تحلیلی این پژوهشگر با تکیه بر نظریه «جابه‌جایی اسطوره» است. بر اساس این نظریه، اسطوره‌ها متناسب با نقش و کاربردی که در جامعه دارند، در جریان زمان دستخوش دگرگونی می‌شوند. در الگوهای اساطیری، آفرینش با کشته شدن یک غول که همان صفت نخستین انسان یعنی گناه و غفلت است، صورت گرفته تا شکل انسانی او خلق شود. در تلقی صوفیان نیز مرگ نمونه نخستین انسان، موجب دگرگونی زندگی و سلوک می‌شود (مالیمیر، ۱۳۸۷: ۱۷۳-۱۷۵). برخی دیگر از این پژوهشگران با استفاده از اصطلاحات عرفانی همچون یقظه و انتباه، به تحلیل تحول روحی عرفا پرداخته‌اند. نظیر جواد ییلویی در مقاله «بررسی عوامل یقظه و انتباه از نظر خواجه عبدالله انصاری و جایگاه آن در شرح حال عارفان در تذکرة الاولیا». در میان این پژوهش‌ها، هیچ‌یک فرایند تحول روحی عارفان را از دیدگاه اهل معرفت بررسی نکرده‌اند. این پژوهش بر آن است با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی متون عرفانی به تبیین مسئله تحول و فرایند شکل‌گیری آن در عرفان اسلامی بپردازد. بنا بر اشارات متون عرفانی، فرایند تحول در قالب مبحث توبه و با عنوان تغییر حال، نه تنها در نقطه آغازین سلوک بلکه در منازل مختلف آن تکرار می‌شود. بنابراین، این مقاله ضمن اشاره به خاستگاه موضوع تحول در قرآن کریم به بررسی و تبیین آن در متون عرفانی می‌پردازد.

۲. فرایند تحول روحی در قرآن کریم

خاستگاه اولیه مبحث تحول روحی، آیات و قصص قرآن است. در قرآن کریم، نمونه‌هایی از داستان‌های تحول روحی دیده می‌شود که از فرایند منظم و مشخصی برخوردار است. در این فرایند، انسان مستعدی که در ساحت جهل و نادانی قرار دارد، به توفیق و عنایت الهی، معانی تازه را در اثر مسموعات و مبصرات کشف می‌کند و به واسطه کشف این معانی بیدار می‌شود و توبه می‌کند. تبیین این موضوع در آیات قرآن به دو صورت مجمل و مفصل است:

نخستین صورت آن، داستان‌های کوتاهی است که به تبیین تحول روحی فردی یا گروهی مخلوقاتی می‌پردازد که در ساحت غفلت قرار دارند و در اثر بیداری به ساحت آگاهی منتقل می‌شوند. نمونه این صورت از تحول را می‌توان در آیات ۲۹ تا ۳۱ سوره احقاف مشاهده کرد. در این آیات، جنیان به اذن خداوند متوجه پیغمبر (ص) می‌شوند تا استماع آیات قرآن کنند که در اثر این استماع ایمان می‌آورند. این نمونه از تحول در آیات ۱ و ۲ سوره جن نیز بیان شده است.

دومین صورت تحول در قالب داستان‌های مفصل دیده می‌شود؛ بدین معنی که عوامل و عناصر تحول با جزئیات بیشتری مطرح می‌شود. از این رو شمار این دسته از آیات نسبت به صورت نخستین بیشتر است. نمونه این نوع از تحول را می‌توان در داستان حضرت سلیمان (ع) و ملکه سبا مشاهده کرد. در این داستان، حضرت سلیمان (ع) به اذن خداوند متوجه ملکه سبا می‌شود که در ساحت غفلت قرار دارد. شرح تغییر حال ملکه سبا از ابتدای غفلت تا تحول او به صورت کامل بیان شده است (نمل: ۲۳-۴۴). از دیگر نمونه‌های ذکر شده در قرآن کریم، داستان ساحران فرعون است که در سوره‌های متعددی همچون طه (آیات ۶۵-۷۳)، اعراف (آیات ۱۱۵-۱۲۶) و... به آن اشاره شده است. در این سوره‌ها، شرح احوال ساحران فرعون از ابتدای احوال تا مرحله ایمان به صورت مفصل بیان شده است.

۳. فرایند تحول روحی در متون عرفانی

فرایند حکایت‌های تحول روحی عرفا که در متون عرفانی آمده، همچون نمونه‌های قرآنی است با این تفاوت که فرایند تحول روحی در این متون صورت گسترده‌تری می‌یابد. علت این گسترده‌گی، تفصیل ابعاد و زوایای مراحل تحول روحی است که در بسیاری از موارد با تعالیم و آموزه‌های عرفانی مطابقت دارد. این موضوع در متون عرفانی بر مبنای سه بخش مقدمات، واقعه و آثار و نتایج قابل بررسی است.

۳-۱. مقدمات

نخستین مرحله در فرایند تحول روحی، مقدمات تحول است. این مرحله به زمینه‌های

آغازین شکل‌گیری تحول اشاره دارد که عبارت است از توفیق و عنایت الهی و استعداد.

۳-۱-۱. توفیق و عنایت الهی

یکی از اساسی‌ترین ارکان حکایت تحول روحی، رکن توفیق و عنایت الهی است. این رکن چندان اهمیت دارد که تنها در صورت وجود آن تحول اتفاق می‌افتد. مؤید این مطلب، آیات و قصص قرآن است. خداوند در قرآن کریم چنین یادآور شده است که ایمان آوردن و نیاوردن بندگان به خواست و مشیت ازلی ماست. در سوره یونس خداوند خطاب به پیغمبر (ص) می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مِنَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ اگر خدای تو در مشیت ازلی می‌خواست اهل زمین همه یکسره ایمان می‌آوردند تو کی توانی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خداپرست گردانی؟ هیچ‌یک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد، ایمان نیورد و پلیدی را خدا برای مردم بی‌خرد که عقل را کار نبندند، مقرر می‌دارد» (یونس: ۹۹-۱۰۰).

در متون عرفانی به اشکال گوناگون به این موضوع اشاره شده است. عین‌القضات همدانی علت اصلی تحول را خواست و مشیت ازلی می‌داند: «... اگر دولتی در دین به کسی دهد، خواهد از خراباتش بیرون آرد، خواهد از میان جولاها و کناسان و تره‌فروشان، دیگر را رسد که گوید: "أَهْوَلَاءَ مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ يَّتِنَأ؟" و خود جواب می‌دهد که "أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ" فضیل عیاض را اگرچه راهزن است بیارید که خواسته ماست. بلعم باعورا را که چهارصد سال بر سر سجاده، وقت خود را مراقب بود، از درگاه ما برانید که رانده ماست "كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا". عمر خطاب را که لات و عزا را چندین سال سجد کرد، به کمند لطف طه روی و ما کنید که ما او را در دایره "یحییم" نام برده‌ایم» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۷۵-۳۷۶). اما توفیق و عنایت ازلی با توجه به آیات و قصص قرآن تنها شامل حال انسان‌های مستعد و آگاه است که دعوت حق را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌دهند: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبَّنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛ ای پروردگار ما،

بی تردید ما صدای ندادنده‌ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ما ایمان آوردیم. ای پروردگار ما، گناهان ما را ببامرز و بدی‌هایمان را از ما محو کن و ما در زمرة نیکوکاران بمیران» (آل عمران: ۱۹۳).

۳-۱-۲. استعداد

مهم‌ترین عامل در تکامل عقلی و روحی انسان، قوه دریافت‌کننده امواجی است که از آسمان مشیت الهی بر سرزمین قابلیت‌ها و استعدادها نازل می‌شود. اما تا زمانی که قابلیت‌ها اصلاح نشود، آن اسرار به ما نمی‌رسد (رضوی حائری، ۱۳۹۳: ۷). از نظر نویسندگان متون عرفانی، راز اصلاح قابلیت، غلبه بر قوای حسّ حیوانی است. استیلائی این حسّ سبب می‌شود که عقل از تفکر و تأمل در عواقب امور و همچنین ادراک کارهای قدسی و امور الهی باز بماند. حارث محاسبی در باب چهاردهم کتاب *الرعاية لحقوق الله* تعالی به این مطلب اشاره می‌کند: «پس حضور عقل به جمع همت بود زیرا آنکه همت پراکنده بود، عقل را اشتغال به فکر و فهم معاد نبود! چراکه فکر بر جمع همت استوار بود! آنکه بنده همتش جمع بود، بیندیشد و آنکه اندیشید، نظر کند و آنکه که نظر کرد، بصیرت یابد» (محاسبی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). بر این اساس، زمانی که انسان بر حسّ حیوانی خویش غلبه می‌کند، از یک سو به درجاتی از مقامات ایمان نائل می‌شود که به موجب آن اعمال نیک از او سر می‌زند. و از دیگر سو، به مدد نور عقل خویش می‌تواند به تفکر و تأمل پردازد و دارای صفت حقیقت‌جویی شود. بنا بر مطالب فوق می‌توان گفت انسان مستعد در حکایت‌های تحول روحی دارای دو مشخصه کلی است: نخست آنکه دارای گفتار یا کرداری پسندیده است که حاوی اصول تعلیمی عرفاست. همچون حرمت و ادب، گذشت و ایثار، جوانمردی، حسن ظن، وفای به عهد، شکر و... برای مثال، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در متون عرفانی مطرح می‌شود، مقوله ادب است. صاحب کتاب *شرح التعرف لمذهب التصوف* درباره اهمیت آن چنین می‌آورد: «اما صفت مریدان تا از صحبت پیران برخوردار می‌یابند، یکی صفت حرمت است که زندیق با حرمت صدیق گردد. چنان‌که جادوان

فرعون، و صدیق بی‌حرمت زندیق گردد. چنان‌که بلعم باعورا و بعضی از بزرگان گفته‌اند که ابلیس به ترک سجود کافر نگشت، لکن به ترک حرمت کافر گشت، و آن بی‌حرمتی گفتار "أنا" بود، از بهر آنکه در وقت خطاب حق، خویشتن دیدن بی‌حرمتی است...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۴۳۹). این موضوع برگرفته از آیات قرآن است؛ در آیه ۶۵ سوره طه درباره ساحران فرعون آمده است: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِنَّا أَنْ نُكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى؛ ساحران چون آماده کار شدند ادب کرده گفتند ای موسی تو نخست به کار خواهی پرداخت؟ یا ما اول بساط خود برافکنیم.» مستملی بخاری در خصوص این مقدمه چنین می‌آورد: «اما جادوان فرعون موسی را علیه‌السلام حرمت داشتند و دستوری خواستند و گفتند: إِنَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِنَّا أَنْ نُكُونَ نَحْنُ الْمُلقِينَ. امر آمد که یا موسی، بدین سبب که تو را حرمت داشتند همه را ایمان عطا کنم، لاجرم بر کفر سر بر زمین نهادند، و چون سر برآوردند به مقام صدیقان رسیده بودند» (همان: ج ۱، ۲۲۴-۲۲۵). این مقوله عرفانی در برخی از حکایت‌های تحول روحی از جمله بشر حافی و منصور عمار با مقدمه حرمت به نام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۱۲۸ و ۴۰۵) و حکایت ابوالحسن سیاری با مقدمه حرمت به تار موی پیغمبر(ص) دیده می‌شود (همان: ۷۷۷).

مشخصه دیگر انسان مستعد، قوه تفکر و تأمل اوست که بنا بر اشارات عرفا ثمرات بسیار دارد. یکی از مهم‌ترین ثمرات آن، حصول علم و معرفت یا دریافت حقیقت است (غزالی، ۱۳۸۶: ۷۵۲). صفت حقیقت‌جویی که در مقدمه برخی از حکایت‌های تحول روحی عرفا مطرح شده است، از این قوه حاصل می‌شود. نقطه ظهور و بروز این صفت، دل انسان مستعد است که ضرورت دریافت حقیقت را در خود احساس می‌کند و به دنبال این احساس پیوسته آن را از هر منبعی طلب می‌کند. عطار در شرح حال ابوعثمان حیری به این موضوع توجه نشان داده است: «و ابتدای او آن بود که گفت: پیوسته دلم چیزی از حقیقت می‌طلبید در حال طفولیت، و از اهل ظاهر نفرتی داشتم و پیوسته بدان می‌بودم که جز این که عام بر آن‌اند چیزی دیگر هست و شریعت را

سراری است جز این ظاهر...» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۴۷۶). غزالی در کتاب *المنقذ من الضلال*، مقدمهٔ تغیر حال خویش را چنین بیان می‌کند: «میلی درونی برای درک حقیقت فطرت و بازشناسی اصیل آن از عقاید عارضی بر مبنای آموزش پدر و مادر و استادان و شناخت این گونه تقلیدها و تلقین‌های پیش از آن به تکاپو افتاد. در شناخت حق از باطل اختلاف‌ها بسیار است. با خود گفتم: خواست من دستیابی به حقیقت امور است لذا نخست باید بدانم که حقیقت علم چیست» (غزالی، ۱۳۶۰: ۲۴).

۲-۳. واقعه^۱

«واقعه» امر تکان‌دهنده‌ای است که به موجب آن انسان مستعد قادر به دیدن حقیقت یا امر غیبی می‌گردد. بنا بر اشارات متون عرفانی، این عنصر تکان‌دهنده در صورتی سبب تحول می‌شود که از مهبّ توفیق و عنایت الهی باشد. عین‌القضات همدانی دربارهٔ این نقطه از تحول چنین می‌آورد: «فضیل عیاض رهزنی کردی، چون "أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ" بشنید، او را به غارت، قهر ازل یا لطف ازل بدادند. همه ممکن بود و تو ندانی. اگر به جای این آیت، "أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ" شنیدی، یا "قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ"، یا سورهٔ "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ"، به جلال قدر ازلی که همین کار با او کردی. و در حق او همه یک معنی داشتی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۹۵: ج ۱، ۴۵۸).

اما نحوهٔ دریافت امر غیبی در قالب واقعه، بستگی به احوال روحی انسان‌های مستعد دارد. برخی از انسان‌ها بدان سبب که زمینه‌های حزن و اندوه در آن‌ها وجود دارد، واقعهٔ متناسب با آن زمینه را درک می‌کنند. در حکایت داوود طایبی آمده است: «و از اول کار در اندرون او حزنی غالب بود و پیوسته از خلق رمیده بود و سبب توبه او این بود که از نوحه‌گری این بیت شنید: بِأَيِّ خَدَيْكَ تَبَدُّئِي الْبَلِي؟ وَ أَيْ عَيْنِكَ إِذَا سَالَا؟ کدام روی و موی بود که در خاک ریخته نشد؟ و کدام چشم است که در زمین ریخته نگشت؟ دردی عظیم از این معنی بر وی فرود آمد و قرار از وی برفت و متحیر بگشت...» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۲۶۳-۲۶۴) و برخی به جهت طرب و شادی تحت تأثیر این دسته از واقعه‌ها قرار می‌گیرند. در احوال مالک دینار آمده است: «ابتدای

حالت وی آن بود که شبی که صبح دولت الهی شعله‌ای از انوار خود بر جان مالک دینار نثار خواست کرد، وی آن شب در میان گروهی حریفان، به طرب مشغول بود. چون جمله بخفتند، حق جل جلاله بختش بیدار گردانید؛ تا از میان رودی که می‌زدی این چنین آوازی برآمد که "یا مالکُ ما لکَ أن لا تتوب؟ یا مالک تو را چه بوده است که توبه می‌کنی..." (هجویری، ۱۳۹۰: ۱۳۷). تنوع حکایت‌های تحول روحی عرفا در این نقطه از تحول یعنی واقعه، بیانگر این مطلب است.

۳-۲-۱. ارکان واقعه

۳-۲-۱-۱. علم

نخستین رکن واقعه در فرایند تحول روحی عرفا، علم^۲ است. بنا بر اشارات نویسندگان متون عرفانی، بیرون آمدن از حد غفلت به مدد نور علم و معرفت است که در عرفان اسلامی از آن با عنوان «یقظه و انتباه» یاد می‌شود (باخرزی، ۱۳۸۳: ۵۱). غزالی در اهمیت این رکن از واقعه آورده است که اگر علم نباشد، تغییر حال در مقامات ایمان ممکن نخواهد بود (غزالی، ۱۳۸۶: ج ۴، ۷۵۳-۷۵۴). عین‌القضات همدانی نیز معتقد است: «اگر علم راست در آدمی پیدا گردد، ارادتی محمود العاقبه درو ظاهر آید و فعلی یا ترکی پس از آن در وجود آید که بر آن پشیمانی نبود، هم در دین هم در دنیا» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۹۵: ۱۴).

علم مذکور در مراتب و مقامات مختلف ایمان جریان دارد. نخستین مرتبه از آن، علم معرفت حق تعالی است. این نوع از علم، مختص به انسان‌هایی است که از ساحت کفر به اسلام متحول می‌شوند و به خدای تعالی ایمان می‌آورند. به موجب اشارات عرفا، انسان تحول‌یافته در این ساحت عالم است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ۸۰۵-۸۰۷). از دیگر مراتب علم، علم به احوال اخروی است که مختص به سالکانی است که در ابتدای ورود به طریقت صوفیان‌اند. هجویری در کتاب کشف‌المحجوب در باب این علم و ثمرات آن آورده است: «بیداری به احوال اخروی، علم بقاست که ثمره ی آن، ترک جهل و معصیت و حصول علم و طاعت است» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۶۱). یکی از نمونه‌های علم به احوال اخروی در متون عرفانی، شرح تحول

علاءالدوله سمنانی است که به قلم این نویسنده در کتاب *مصنعات* بیان شده است: در سال ۶۸۳ هجری ارغون و دیگر شاهزادگان مغول از پذیرفتن اسلام توسط سلطان احمد تگودار برنجیدند و با او به جنگ شتافتند. من نیز که بیست و چهار پنج سال بیش نداشتم، با ارغون در این جنگ همراهی کردم و از روی غرور جوانی با خود گفتم: جنگی کنم که پسندیده پادشاه افتد. چون در نزدیکی قزوین سپاه ارغون به لشکر سلطان احمد رسید، من نیز تکبیر گفتم که حمله برم. در این هنگام زاجری حقانی فرا دید آمد و داعیه‌ای در باطن من پیدا شد. چنان که حجاب از پیش چشمانم برداشته شد و جمال آخرت و آنچه در اوست به من نموده شد و من نتوانستم در زدو خورد دو سپاه مذکور شرکت جویم، متحیر بر جای خود ماندم و آن داعیه همچنان مصاحب باطنم بود تا فردا چاشتگاه که چون بر سر خوردن رفتم زاجر حقانی ناپیدا شد اما اثر آن در جانم باقی بود. چنان که نه تنها به ملازمت سلطان هیچ رغبتی نداشتم بلکه ملالتی نیز در من از خدمت دستگاه ارغون پدیدار می‌گشت. به اندیشه قضای طاعتی که نکرده بودم افتادم و احتراز از گناه و معصیت را بر خود واجب دانستم...» (سمنانی، ۱۳۸۳: ۹-۱۴).

۳-۲-۱. حال

دومین رکن واقعه، «حال» است و «حال» به موجب اشارات عرفا به معنای پشیمانی و قصد و اراده بر ترک گناه است. توضیح این مطلب در متون عرفانی آن است که هرگاه انسان مستعد در مرحله علم دریافت که گناه، حجاب بین او و خداوند است، دردی از این شناخت در قلب او به سبب از دست دادن محبوب ایجاد می‌شود. با تأکید این درد، اراده استواری از آن حاصل می‌شود که نتیجه آن ترک گناه و معصیت است. محمد غزالی این مرحله از تحول را «حال» می‌نامد و معتقد است که «حال» در حقیقت همان توبه است که پس از مرحله علم (یقظه و انتباه) اتفاق می‌افتد (غزالی، ۱۳۸۶: ج ۴، ۶). چنان که احوال سالک در دوران پیش از سلوک مایل به دنیا و خلق دنیاست، اما در این مرحله از آن اعراض می‌کند. در حکایت داوود طایی آمده است: «و سبب توبه او این بود که از نوحه‌گری این بیت شنید: بِأَيِّ خَدَيْكَ تَبَدُّى الْبَلِى؟ وَ أَيْ عَيْنِكَ إِذَا سَالَا؟»

کدام روی و موی بود که در خاک ریخته نشد؟ و کدام چشم است که در زمین ریخته نگشت؟ دردی عظیم از این معنی بر وی فرود آمد و قرار از وی برفت و متحیر بگشت و همچنان به درس امام ابوحنیفه رفت. امام او را نه بر حال خود دید. گفت: تو را چه بوده است؟ او واقعه بازگفت و گفت: دلم از دنیا سرد شده است و چیزی در من پیدا گشته که راه بدان نمی‌یابم...» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۲۶۳-۲۶۴).

۲-۲-۳. اسباب واقعه‌های غیبی

حصول علم و معرفت در قالب واقعه به اسباب و لوازم مختلفی همچون مبصرات و مسموعات نیازمند است. منظور از مبصرات و مسموعات، دیده‌ها و شنیده‌هایی است که در قالب پیام‌های تنبیهی بر دل‌های مستعد وارد می‌شود و آن‌ها را بیدار می‌کند.

۳-۲-۲-۱. مبصرات

مبصرات عبارت است از وقایعی که انسان مستعد تحول به هنگام بروز واقعه به خواست حق قادر به دیدن حقیقت آن‌هاست. این نوع از اسباب کشف در حکایت‌های تحول روحی در قالب وقایع دردناکی است که موجب بیداری و هوشیاری سالک را فراهم می‌کند. در احوال حسن بصری، بیداری‌های متعددی ذکر شده است که نخستین نوع این بیداری به اعراض از دنیا و خلق دنیا اشاره دارد. و سبب این بیداری، مشاهده احوال قیصر و سخن گفتن او با فرزند از دست رفته است: «... گوید: ای جان پدر! به دست پدر چه بود؟ برای تو لشکر گران آورد، و فیلسوفان و دبیران و پیران و شفیعان و رای زنان و صاحب جمالان و مال و نعمت‌های الوان. و خود نیز آمدم. اگر به دست من کاری برآمدی بکردمی. اما این حال، با کسی است که پدر با همه جلال در پیش او عاجز است... این سخن در دل حسن کار کرد و در حال، بازگشت و به بصره رفت. و سوگند خورد که در دنیا نخندد تا عاقبت کارش معلوم گردد» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۳۱-۳۲). در حکایت ابوعلی تروغبدی آمده است که با دیدن واقعه دردناک قحطی طوس و گندم ذخیره‌شده در انبار خویش متأثر شد و گفت: «این شفقت بود بر مسلمانان؟ که ایشان از گرسنگی می‌میرند و تو گندم در خنجره‌ای نهاده‌ای؟ شوری بدو در آمد و روی به صحرا نهاد و ریاضت و مجاهده پیش گرفت» (همان: ۵۵۶). در

حکایت سرّی سقطی نیز آمده است: «و در اوّل سقط فروشی کردی. یک روز بازار بغداد بسوخت. او را گفتند: بازار بسوخت. گفت: من نیز فارغ شدم. بعد از آن نگه کردند، دکان او نسوخته بود. چون این حال بدید، آنچه داشت به درویشان داد و طریق تصوف در پیش گرفت» (همان: ۳۳۱).

۳-۲-۲. مسموعات

مسموعات عبارت است از شنیده‌های مرتبط با عالم غیب که به هنگام بروز واقعه به خواست حق شنیده می‌شود. این نوع از اسباب کشف منحصر به نقطه آغازین سلوک نیست و در سیر استکمالی عارف به مراتب و درجات برتر عرفان نیز دیده می‌شود. مسموعات حکایت‌های تحول روحی عرفا را می‌توان به دو نوع کلی تقسیم کرد: نخست مسموعاتی که در نقطه آغازین سلوک به خواست حق شنیده می‌شود و شامل انسان‌هایی است که مقدماتی از معرفت دارند. «نقل است که یک روز سری سقطی مجلس می‌گفت. یکی از ندیمان خلیفه می‌گذشت - نام او احمد یزید کاتب - با تجملی تمام و جمعی خادمان و غلامان گرد او درآمد. گفت: بیا تا به مجلس این مرد رویم. چند به جایی رویم که نباید رفت؟ که دلم اینجا بگرفت. پس به مجلس درآمد. بر زبان سری برفت که: در هجده هزار عالم هیچ‌کس نیست از آدمی ضعیف‌تر و هیچ‌کس از انواع خلق خدای در فرمان خدای چنان عاصی نشود که آدمی. که اگر نیکو شود، چنان نیکو شود که فرشته رشک برد از حالت او، و اگر بد شود، چنان شود که دیو را ننگ آید از او و صحبت او. عجب از آدمی بدین ضعیفی که عاصی شود در خدایی بدین بزرگی. این سخن تیری بود که از کمان سری جدا شد و بر جان احمد آمد. چندان بگریست که از هوش بشد...» (همان: ۳۳۵-۳۳۶). دیگر، مسموعاتی که در سیر استکمالی عارف به مراتب و درجات برتر دیده می‌شود و شامل انسان‌هایی است که درجاتی از معرفت را کسب کرده‌اند. در این نوع از مسموعات، عارف به سبب کسب درجات برتر معرفت، خطاب حق را از کانون‌های مختلف شنیداری دریافت می‌کند که حاصل این دریافت‌ها، بیداری‌ها و هوشیاری‌های مکرر عارف است. روزبهان بقلی شیرازی در کتاب شرح شطحیات، سبب این نوع از واقعات را چنین ذکر می‌کند: «ایشان در عشق

چون کامل شوند، هرچه هست از حق شنوند...» (بقلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۳۳۰). در حکایت ابوخلمان دمشقی آمده است که در اثر شنیدن صدای دوره‌گردی متحول می‌شود: «یحیی بن رضا العلوی گوید که بوخلمان دمشقی از طوافی شنید که می‌گفت: یا سعتربری^۳. از هوش برفت. چون با هوش آمد، وی را پرسیدند. گفت: پنداشتم که می‌گوید: إسع تربری^۴» (قشیری، ۱۳۹۶: ۵۲۵). از دیگر موارد، حکایت حسن بصری است که از ظاهر گفت‌وگوی زن و شوهر همسایه معنایی را استنباط می‌کند که متناسب با پیام تنبیهی آیات قرآن است: «... اما بدین یک چیز تن درندهم که بر سر من دیگری گزینی این‌همه برای آن کردم که تو را بینم همه، نه آنکه تو دیگری را بینی. امروز به دیگری التفات می‌کنی. حسن گفت: مرا وقت خوش گشت و آب از چشم روانه شد طلب کردم تا آن را در قرآن نظیر یابم این آیت یافتم. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. هَمَّةٌ غَنَاهَتْ عَفْوُ كَرَمٍ أَمَا إِنْ كَرِهْتَ خَاطِرَ بِهٍ دِيْغَرِي مِيْل كُنِي وَ بَا خَدَايْ عَزْوَجَلْ شَرْكْ أَوْرِي هَرْگَزْت نِيَاْمَرْزَم» (عطارد نیشابوری، ۱۳۶۰: ۴۶-۴۷). با توجه به مطالب فوق مهم‌ترین مسموعاتی که در حکایت‌های تحول روحی عرفا دیده می‌شود، عبارت‌اند از: آیات قرآن، ابیات شعر و زواجر.

الف. آیات قرآن

یکی از مسموعات تأثیرگذار در فرایند تحول روحی عرفا، آیات قرآن است. البته این آیات زمانی تحول‌آفرین‌اند که زمینه و شرایط مناسب آن وجود داشته باشد. مقدمات این تأثیر از نظر سراج طوسی عبارت است از: دل آماده، وقت سرشار و آباد، درون پاک و پاکیزه، نفس تربیت‌شده و سرشت تزکیه‌یافته و تحقق این امور نیز مرهون توفیق و عنایت ازلی است: «لو كانت القلوب حاضرة و الاوقات معمورة و الاسرار طاهرة و النفوس مؤدبة و طبایع البشرية منخنة لما احتیج الی ذلك و بالله التوفیق» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۲۸۵). در شرح احوال فضیل عیاض آمده است که «تا شبی کاروانی می‌گذشت. در میان کاروان یکی این آیت می‌خواند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

تَخْشَعُ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؟» (آیا وقت آن نیامد که دل خفته شما بیدار گردد؟) چون تیری بود که بر دل فضیل آمد. گفت: «آمد، آمد، و نیز از وقت گذشت» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۸۹-۹۱). از دیگر موارد، جان دادن فرزند فضیل بر اثر شنیدن آیات سوره القارعه است (همان: ۱۰۰).

ب. اشعار

از دیگر انواع مسموعات، اشعار است که متناسب با ظرفیت وجودی و احوال شخصی واکنش‌های مختلفی را ایجاد می‌کند. اگر سالک یا عارف در ابتدای احوال از مقدمات روحی لازم برخوردار باشد، این نوع مسموعات می‌تواند مایه بیداری او شود. در شرح احوال مسروق بغدادی آورده‌اند که بر اثر استماع ابیات شعر متنبه شد و توبه کرد (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۲۹۷). از دیگر موارد، حکایت جوان و کنیزک (قشیری، ۱۳۹۶: ۵۲۸-۵۲۹؛ هجویری، ۱۳۹۰: ۵۹۶)، حکایت مسلمان شدن ترسا (قشیری، ۱۳۹۶: ۲۶۹-۲۷۰) و حکایت یوسف الحسین و بوالحسین درآج است (قشیری، ۱۳۹۶: ۵۲۴).

ج. زواجر

ظهور واقعه به‌منظور تکامل استعداد است و استعداد تنها به توفیق و عنایت الهی و با ظهور وسایط شکل می‌گیرد. و وسایط با توجه به اشارات عرفا همان زواجر است که در متون عرفانی از آن به‌عنوان «مبدأ توبه» یا «اصل توبه» یاد می‌شود. سهروردی در کتاب *عوارف المعارف* در باب این مطلب آورده است: «توبت و مبدأ، زاجری است از اندرون، که چون تباشیر آن پیدا شود چشم دل از خواب غفلت بیدار شود...» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۸۰). هجویری نیز درباره «اصل توبه» چنین آورده است: «و اصل توبه از زواجر حق تعالی باشد و بیداری دل از خواب غفلت و دیدن عیب حالی و چون بنده تفکر کند اندر سوء احوال و قبح افعال خود و از آن خلاص جوید حق تعالی اسباب توبه بر وی سهل گرداند و وی را از شومی معصیت وی برهاند و به حلاوت طاعت برساند» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۸۰) و زواجر به تعبیر قرآن، بازدارندگان از کار

ناشایست هستند: «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا؛ و سوگند به بازدارندگان که [انسان را از گناهان] به شدت بازمی‌دارند» (صافات: ۲). از این رو، در تبیین حکایت‌های تحول روحی، واقعه به مدد زواجر به‌منظور بیداری انسان‌های خفته به کار می‌رود.

یکی از نکات قابل ذکر درباره زواجر در حکایت‌های تحول روحی عرفا آن است که این زواجر بر خلاف آموزه‌های دینی صورت واحدی ندارند. در آیات قرآن، تحول روحی ملکه سبا توسط حضرت سلیمان(ع) و تحول روحی ساحران فرعون توسط حضرت موسی(ع) صورت می‌گیرد که در نقش زواجر ظهور می‌کنند. اما این موضوع در متون و تذکره‌های عرفانی به سبب تأثیرپذیری از نظریات عرفا، صورت گسترده‌تری می‌یابد. در احوال ابراهیم ادهم آمده است که او با زواجر متعددی روبه‌رو می‌شود که پیام این زواجر، همگی بر بازگشت ابراهیم ادهم از ساحت غفلت به آگاهی تأکید دارد؛ اما صورت زواجر و سخنان روایت شده از آنان متفاوت است. نخستین زاجر در این داستان، شتر گم‌کرده‌ای بر بام است که پیام او چنین است: «ای غافل، تو خدای را بر تخت زرین و در جامه اطلس می‌جویی، شتر بر بام جستن از آن عجیب‌تر است؟ دومین زاجر، حضرت خضر(ع) است: این نه رباط باشد که یکی می‌آید و یکی می‌رود؟ سومین زاجر، شنیدن آوازی در صحراست که می‌گوید: بیدار گرد، پیش از آنکه بیدارت کنند. و چهارمین زاجر در قالب آهویی است که ابراهیم ادهم را مورد خطاب قرار می‌دهد. مرا به صید تو فرستاده‌اند نه تو را به صید من...» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۱۰۲-۱۰۴). در حکایت ابوالحسن مزین، سخنان کودکی سبب بیداری او می‌گردد. «شیخ الاسلام گفت: ... وقتی ابوالحسن مزین در بغداد می‌رفت، از خرابی دو کودک نوجوان بیرون آمدند: یکی مه و یکی که. بر دل وی اندیشه گذشت که مگر ایشان به بدی بوده‌اند. ایشان می‌رفتند، آن کودک کهنه رو با پس کرد و گفت: ایها الشیخ، یعلم ما فی أنفسک فاحذروه. ابوالحسن مزین گوید که: گویی مرگ مرا بگرفت، گفتم: احسنت... من شیخ حرمین و ایدون کودک بر سر من مشرف، و من در نظر نه! منصف باز روی باپس کرد و گفت: ایها الشیخ، منهم و منهم شیوخ. یعنی این دوستان

او نه همه پیران‌اند، کودکان هم هستند» (انصاری، ۱۳۶۲: ۴۰۰). از دیگر موارد، حکایت ذوالنون مصری است که به سبب ترک «ادب بصر»^۱ مورد ملامت کنیزک قرار می‌گیرد و متنبه می‌شود. «... اگر عالم بودی، به نامحرم ننگریستی. و اگر عارف بودی، چشمت به دون حق نیامدی» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۱۳۹).

۳-۳. آثار و نتایج

سومین مرحله در فرایند تحول روحی عرفا، تغییر در اعمال و جوارح است. محمد غزالی این بخش از تحول را جزء فروع توبه می‌داند که حرکات و سکانات سالک به‌طور کامل دگرگون می‌شود: «پیش از این، همه شادی و بطر بود و غفلت، اکنون همه گریستن، اندوه و حسرت باشد و پیش از این، همه صحبت با اهل غفلت بود، اکنون با اهل معرفت باشد» (غزالی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۳۲۰). در احوال حبیب عجمی دو روایت نقل شده است. در روایت اول که مربوط به دوران پیش از تحول اوست، وی به گناه و معصیت مشغول است: «هر روز به تقاضای معاملتی رفتی. اگر سیم بدادندی نیک و اگر نه پامزد بستندی و قوت روز از آن ساختی.» و روایت دوم که مربوط به دوران پس از تحول اوست، از عبادات و ریاضات او حکایت می‌کند: «حبیب به روز به صومعه می‌رفت و به عبادت مشغول می‌شد. و به شب باز خانه می‌آمد. زن گفت: چیزی نیاوردی؟ حبیب گفت: آن کس که من برای او کار کردم، کریم است. از کرم او شرم داشتم که چیزی خواهم. او خود چون وقت آید، بدهد» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۰: ۶۰).

درباره بشر حافی نیز آورده‌اند وی در دوران پیش از تحول به مستی و شرابخواری مشغول بود اما پس از تحول راه تقوا و ورع در پیش گرفت. ابوالقاسم قشیری در باب هفتم رساله، احوال روحی بشر حافی را در دوران پس از تحول این‌گونه بیان می‌کند: «بشر حافی را به دعوتی بردند و طعام فرا پیش او نهادند. خواست که دست دراز کند، دستش فرمانبرداری نکرد. باری چند چنان می‌کرد. مردی که آن عادت او دانسته بود گفت: دست وی به طعامی که در آن شبهت بود، نرسد» (قشیری، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

۴. نتیجه‌گیری

مبحث تحول روحی یکی از موضوعات بسیار مهم در تعالیم و آموزه‌های عرفانی است که نویسندگان متون عرفانی به اشکال و صور گوناگون به تبیین آن پرداخته‌اند. یکی از اشکال تحول، تحول به معنای مثبت است که با حکایت‌های تحول روحی عرفا پیوند دارد. جریان این تحول مطابق با مبانی فکری عرفا از فرایندی منظم و منسجم برخوردار است؛ به طوری که می‌توان آن را در سه مرحله کلی خلاصه کرد: مقدمات، واقعه و آثار و نتایج. هریک از مراحل سه‌گانه نیز دارای عوامل و عناصری است که بدون وجود آن‌ها جریان تحول اتفاق نمی‌افتد. این فرایند هم در بُعد ورود به عرصه طریقت و هم در سیر استکمالی عارف به مراتب و درجات برتر نقش دارد.

خاستگاه اولیه این موضوع آیات و قصص قرآن است. در قرآن، حکایت‌های تحول به دو صورت مجمل و مفصل بیان می‌شود که وجه شباهت صورت‌های یادشده در فرایند منظم آن‌هاست. اما فرایند تحول روحی در متون عرفانی مطابق با خاستگاه این تعالیم یعنی قرآن کریم است. نقطه آغاز این فرایند، انسان مستعدی است که در ساحت غفلت قرار دارد و به سبب دارا بودن برخی از مقدمات همچون توفیق و استعداد مشمول واقعه‌های غیبی می‌شود، توبه می‌کند و تغییر اراده می‌دهد. آثار و نتایج حاصل از این فرایند، دگرگونی در اعمال و جوارح فرد تحول یافته است. تفصیل این مطلب در اشارات عرفا عبارت‌اند از: رفع حجاب و موانع که حاصل آن ایجاد اعمال نیک است و دیگر قوت گرفتن عقل که حاصل آن تفکر و تأمل در عواقب امور است. این دو ویژگی عاملی در جهت مهیا شدن انسان برای پذیرش نور یقظه و انتباه یا به تعبیری نور علم و معرفت است. در این نقطه از فرایند، اسبابی برای واقعه‌های غیبی ذکر می‌شود که انسان مستعد تحول به مدد نور یقظه و انتباه، قادر به دیدن یا شنیدن حقیقت آن‌هاست. این اسباب عبارت‌اند از: مبصرات و مسموعات است که نوع مسموعات آن در حکایت‌های تحول روحی عرفا از جایگاه خاصی برخوردار است. دریافت حقیقت و یا علم و معرفت در این نقطه از تحول، یعنی واقعه، از سوی همه

عرفا یکسان است اما چگونگی دریافت آن متفاوت است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «واقعه» مؤنث کلمه «الواقع» ج وُفِعَ و وُفِعَ به معنای واقع شونده، افتاده و... است (معلوف، ۱۳۸۶: ج ۲، ۲۲۱۴-۲۲۱۶). در آیات و قصص قرآن این کلمه به صورت‌های «وَفِعَ»، «واقعه»، «واقع» و... دیده می‌شود، که به معنای وقوع حادثه‌ای عظیم است. «إِذَا وَفَعَتِ الْوَاقِعَةَ» هنگامی که واقعه [واقعه] بسیار عظیم قیامت [واقع شود] واقعه (واقعه: ۱). اینکه چرا از قیامت به واقعه تعبیر می‌شود: «وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه «واقعه» صفتی است که هر حادثه‌ای را با آن توصیف می‌کنند؛ می‌گویند: واقعه‌ای رخ داده، یعنی حادثه‌ای پدید شده» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ج ۱۹، ۱۹۵). منظور از واقعه در این مقاله، حوادث، رویدادها و پیش آمدهایی است که سبب یقظه و انتباه می‌شود.
- در متون عرفانی، اصطلاح «واقعه» تعاریف گوناگونی دارد؛ از جمله نجم‌الدین رازی در فصل شانزدهم کتاب *مرصاد العباد* در توضیح این اصطلاح آورده است: «واقعه به نزدیک این طایفه از دو وجه است: یکی از راه صورت، و دوم از راه معنی... و از راه معنی، واقعه آن باشد که از حجاب خیال بیرون آمده باشد و غیبی صرف شده، که روح در مقام تجرد از صفات بشری مُدرک آن شود...» (رازی، ۱۳۸۷: ۱۹۵). هجویری نیز اصطلاح «واقعه» را این‌گونه تعریف می‌کند: «آنچه اندر دل پدیدار آید و بقا یابد به خلاف ظاهر و به هیچ حال مر طالب را آلت دفع کردن آن نباشد. چنان‌که گویند: «خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبِي وَ وَقَعَ فِي قَلْبِي». پس دل‌ها جمله محلّ خواطرند، اما واقع جز بر دلی صورت نگیرد که حشو آن جمله حدیث حق باشد...» (هجویری، ۱۳۹۰: ۵۶۳-۵۶۴).
۲. منظور از علم، آگاهی، بصیرت و معرفت است که به توفیق و عنایت الهی شامل حال انسان‌های مستعد تحول می‌گردد نه علم اکتسابی (غزالی، ۱۳۸۶: ج ۴، ۷۵۱-۷۵۲).
۳. نوعی گیاه است.
۴. سعی کن تا نیکویی من بینی.
۵. در کتاب *تذکره الاولیا* حکایت‌های بسیاری نقل شده است که عارفی به سبب نگرستن به نامحرم، مشمول پیام تنبیهی می‌شود. صاحب *اوراد الاحباب* در باب «فصّ آداب الجوارح و الحواس» درباره این نوع از غفلت چنین می‌آورد: «...بر هر عضوی ادبی است که آن عضو به آن مخصوص است...» و ادب البصر آن است که «چشم را از نامحرم و عیوب مردم و منکرات و محرّمات بیوشاند...» (باخرزی، ۱۳۸۳: ۱۲۰).

منابع

- قرآن کریم.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: انتشارات توس.
- باخرزی، یحیی (۱۳۸۳)، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، تصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۶۷)، *شهید عشق الهی: رابعه عدویه*، ترجمه محمد تحریرچی، تهران: مولی.
- بقلی شیرازی، روزبهان بن ابی نصر (۱۳۴۴)، *شرح شطحیات*: شامل گفتارهایی شورانگیز و رمزی صوفیان، تهران: طهوری.
- بیگمردی، سوسن (۱۳۹۰)، *تحلیل ریخت‌شناسانه و روان‌شناسانه داستان‌های تحول روحی عارفان و شاعران ایرانی تا پایان قرن هفتم*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان.
- رادمهر، فریدالدین (۱۳۸۳)، *فضیل عیاض از رهنزی تا رهروی*، تهران: مرکز.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۷)، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- رضوی حائری، حسین (۱۳۹۳)، *مسیر سلوک: تالار خاطرات عشق*، قم: کرانه عشق.
- سراج طوسی، عبدالله بن علی (۱۹۱۴)، *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، لیدن: برلین.
- سمنانی، علاءالدوله (۱۳۸۳)، *مصنعات فارسی سمنانی*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۶۴)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چ ۳، تهران: انتشارات محمدی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۰)، *تذکره الاولیا*، تصحیح محمد استعلامی، چ ۳، تهران: زوار.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد (۱۳۹۵)، *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، چ ۳، تهران: اساطیر.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۰)، *شک و شناخت: المتقند من الضلال*، ترجمه صادق آیینه‌وند، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۶)، *احیاء علوم‌الدین*، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، تصحیح حسین خدیو جم، تهران:

علمی و فرهنگی.

- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۹۶)، ترجمه الرسالة القشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانیه تصحیح سیده مریم روضاتیان و سید علی اصغر میرباقری فرد، تهران: سخن.
- المامیر، تیمور (۱۳۸۷)، «تحول افسانه‌ای عارفان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۲۰۴، ۱۷۱-۱۹۴.
- محاسبی، حارث (۱۳۸۹)، الرعاية لحنفوق الله، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: جامی.
- محمدخانی، علی اصغر و فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، شوریده‌ای در غزنه، تهران: سخن.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
- معلوف، لوئیس (۱۳۸۶)، فرهنگ المنجد عربی به فارسی، ترجمه محمد بندرریگی، چ ۶، تهران: نشر ایران.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۹۰)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چ ۷، تهران: سروش.
- ییلویی خمسلویی، جواد (۱۳۹۳)، «بررسی عوامل یقظه و انتباه در تحول روحی عارفان تذکرة الاولیا با توجه به متون متثور عرفانی تا عصر عطار»، گوهر گویا، شماره ۱، ۱۲۹-۱۴۲.